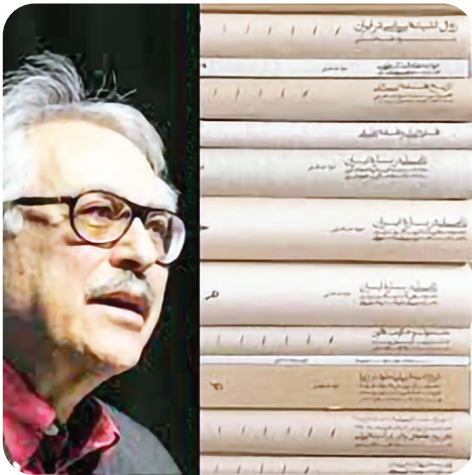


دیباچه‌ای بر مفهوم مسئله ایران

◆ سهراب ایران‌شهری

اشاره: درباره پروژه استاد و فیلسوف فقید دکتر سید جواد طباطبایی (۱۳۲۴-۱۴۰۱) برای مخاطب‌هایی قصد خواندن او را دارند پیش از شروع می‌توان گفت. این یادداشت نه برای توضیح و تحلیل پروژه طباطبایی که برای یادآوری او نوشته شده است و ادعایی ندارد و هر گونه ایرادی که به این متن وارد باشد را فروتنانه قبول خواهد کرد.



آنان زد. تمامی آثار طباطبایی نیز در راستای پیدا کردن توضیحی پیچیده، برای مسائلی پیچیده بود که بیانی برای «شرایط امتناع»، «زوال» و «انحطاط» ایران باشند.

طباطبایی تا پیش از اتفاقات ۱۳۵۷ هیچگاه چنین تصویری از آینده خود نداشت. او مطابق آنچه که در مصاحبه‌های خود گفته است قرار بود از فرانسه بازگردد و به تدریس فلسفه آلمانی در دانشگاه تهران بپردازد. اما همانطور که با دماغ تیز خود و ارزیابی‌ای که از وضعیت بحران در دانشگاه و غلبه ایدئولوژیکی که از دهه چهل و متوجه آن شده بود؛ با وقوع ۵۷، اتفاقی دیگر برای او رخ داد و متوجه شد بحرانی که از «جنگ‌های ایران و روس آغاز شده و بازتر شدن آن در جنبش مشروطه خواهی» تا «انقلاب اسلامی» درگیر کشور شده است؛ و این بحران آنقدر ژرف است که با نقل و تدریس صرف فلسفه غربی حل نمی‌شود، پس باید به ریشه‌های این بحران بپردازد و به ایران ببیندیشد در زمانی که ایران و ملت آن فدای مقفودات شد، پس او مسیر «اجتهاد» برای ایران را در پیش گرفت و پس از پرداختن به «تداوم و گسست اندیشه ایرانی‌شهری» در قله اندیشه به طرح «پرسش نوآیین» از «شرایط امکان و امتناع» بحث کرد. نکته‌های جانبی و البته مهم در خوانش متن این فیلسوف نیز وجود دارد و آن شرایط «تعقیب و آزار» است که پس از هر پرسش نوآیین همیشه در اجتماع بشری پدید به سراغ فیلسوف می‌آید. طباطبایی با درکی که از وضعیت سانسور پیدا کرده بود با «نوشتن بین خطوط» و چیزی که خود ندانده «خط امانی» از دیوان قضا «خطاب می‌کرد، اشاره‌های خود را به مسئله‌های پیش می‌برد. پس مخاطب باید با حواسی عمیقاً جمع‌تک تک خطوط و حتی بین آن‌ها بخواند، چرا که ظاهر متن ممکن است شمارا دست به سر کند!

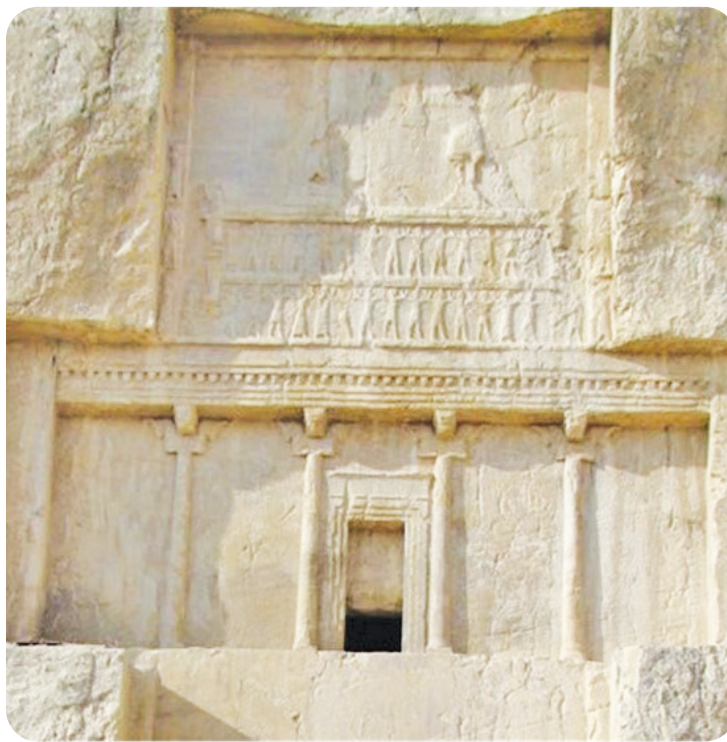
اگر برای شما پرسش پیش آمده است که حال از کدام اثر او باید شروع به خوانش کنید، باید بگویم که شما در کدام دسته از خوانندگان قرار می‌گیرید؟ مخاطب غیر دانشگاهی و علاقمند می‌تواند از «خواججه نظام الملک طوسی، گفتار در تداوم فرهنگی ایران» شروع کند که شماره چهارم از آثار او که تحت نظر خودش در انتشارات مینوی خرد چاپ شد قرار می‌گیرد؛ تا بانثر و نظر او آشنا شود. مخاطب دانشگاهی و پژوهشگر نیز خود بهتر می‌داند که باید از کدام اثر او شروع کند. شاید بهترین گزینه برای او خواندن از ابتدای کار او باشد، یعنی «تاریخ اندیشه سیاسی در ایران» که شماره یک از مجموعه آثار او می‌شود. همبستگی‌ای اساسی بین تمام آثار او وجود دارد که مخاطب دانشگاهی را باید وادار به این کند تا این پانزده جلد چاپ شده (و چند جلد در دست چاپ) را کامل بخواند.

بستر اساسی‌ای که کار او را شکل می‌دهد طرح پرسش از بحران بنیادها، بحران تمدنی ایران، نقادی بنیادین است و از این گذرگاه می‌شود پروژه او را درک کرد که او به عنوان یک فرد فیلسوف چگونه می‌توان «بیرون» از انحطاط ایستاد و اندیشید. هنگامی که او به هگل یا ماکیاولی یا حتی فارابی می‌پردازد، نه از سر علاقه‌ای شوریده سرانته شخصی، که از سر ارتباط موضوع با آینده تمدنی ایران است که آن را مطرح می‌کند. نقلی که او بارها از بندیتو کروچه داشت به نظرم کلید مناسبی است: «هر تاریخ راستین تاریخ معاصر است» و او به تاریخ و میراث اندیشه فلسفه از این زاویه می‌پرداخت و نه از زاویه مرده‌ریگ موجود در دانشکده ادبیات امروزی.

پس مخاطب حالا می‌تواند متوجه شود که هنگامی که او از منتسکیو صحبت می‌کند و به ابن خلدون با اشاره‌ای تطبیقی (و نه بررسی تطبیقی که تا جایی که من متوجه شدم به نظر او عملی مبتذل بود) می‌پردازد، چرا این کار را می‌کند. این نمودار ساده می‌تواند نشان دهد که راه کلی او چه بود و اشاره‌های گونه‌گون او به مسائل به ظاهر متناقض، نه یک اشاره ذهن نامرتب، که حاصل ذهن فیلسوفی است که در دستگاہی از مفاهیم به «مشکل ایران» می‌پردازد.

دارند بیشتر شبیه به تصویر یک «چریک» و «مبارز سیاسی» است و این باعث می‌شود در برخورد با طباطبایی گیج یا سرخورده شوند. باید بدانیم بجز چند مریض احوال مارکسیست جهان غرب، عمده فیلسوفان داعیه مبارزه سیاسی نداشتند و متأسفانه به واسطه شعب مثلاً علمی حزب توده (کانون نویسندگان حزب توده) تصور ما از فیلسوف کسی است که لزوماً در حال جنگ است و نوشته‌های او محل مبارزه خیر و شر دائمی. این در حالی است که «مبارزه» تنها یک وجه یک فیلسوف می‌تواند باشد. در کاخ نظر یک فیلسوف البته که ابزار آلتی برای پیکار برای تیز چشمان نیز هست. اما اگر آن کاخ نظر تبدیل به دژ نظامی شود، همچون مارکس، آن ابزار آلت نظری ایدئولوژی خواهد بود و شد. در تاریخ معاصر، امروز ما ایرانیان بیش از همه فهمیده‌ایم از مسلخ ایدئولوژی، برخلاف «مسلخ عشق» که جز نکور انمیکشت، تر و خشک را خواهد سوزاند و جز «سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت» (و در برخی موارد با جرم و جنایت!) از آن بیرون نخواهد آمد.

رای اینکه این مشکل نحوه مواجه شدن و مطالعه فیلسوف ایران‌شهری، با توجه به موانع شناختی‌ای که صحبت آن شد، یک نمودار ساده طراحی شد. این نمودار، قطعاً اگر طباطبایی امروز زنده می‌بود از وجود آن چندان خرسند نمی‌شد. اما، ما مجبوریم همچون موسی ابن میمون که ضرورت او را مجبور به نوشتن از رازهای یهودیت در راهنمای سرگشتگان کرد، به ضرورت نموداری را طراحی کنیم اما نه به شکل ساده‌سازانه، بلکه سرفصل وار، برای مخاطبی که مدت زیادی است با هیچ متنی بالاتر از بیانی‌های روشنفکرانه برخورد نداشته است و می‌خواهد طباطبایی را درک کند. این نمودار طرح شمانتیک ساختار پروژه اوست. طباطبایی در مطرح کردن هر فیلسوف یا اندیشه‌ای یک دلیل اساسی داشت و آن را برای رهایی از تصلب اندیشه امروزی ما کارا میدانست، پس مثلاً در سگفتارهای او از ماکیاولی، هگل، مارکس و... هیچ کدام از سر علاقه شخصی و دل‌بستگی به آنها نبود، دلیلی مشخص برای آن داشت و آن در کتاب ابن خلدون او نهفته است: «گفتار در شرایط امتناع». طباطبایی همچون اسپنگلر از رها شدن ایران به دست اهل ادب عمیقاً سرخورده بود، پس برای برهم زدن این «شرایط امتناع» دست به وام‌گیری از فیلسوفان غربی و کار بست انتقادی



«برای تبیین قانونمندی‌های تاریخ ایران نمیتوان از نظریه‌های جهانشمول بعنوان مثال از نوع نظریه تاریخ مارکسیسم و فرآورده‌های فرعی آن بهره گرفت که نظریه پردازان تاریخ از پیش تدوین کرده باشند تا بتوان مواد تاریخ ایران را با آن توضیح داد.

کوشش برای توضیح قانونمندی‌های تاریخ ایران و تدوین نظریه‌ای برای آن امری جدید در پژوهش‌های ایرانی است...

تاریخ نویسان، ناحیه‌های متنوعی را از اندیشیدن ایرانی توضیح داده‌اند که این تاریخ و اندیشیدن ایرا، نیاز به نظریه‌ای دارد چنانکه تاریخ نویس هنر اسلامی «الگ گرابار» بدرستی توضیح داده که تاریخ هنر ایران نیازمند نظریه‌ای متفاوت از هنر اسلامی است و آن را نمیتوان با مفاهیم و مقولات تاریخ نویسی هنر اسلامی توضیح داد و مینویسد که ایران در فرهنگ و هنر اسلامی چنان جایگاه بلندی پیدا کرد که کمابیش نیاز به فرضیه‌ای داریم تا بدانیم که در نخستین سده‌های دوره اسلامی چه اتفاقی افتاده است. گمان میکنم این گفته را میتوان کمابیش به همه ناحیه‌های اندیشیدن ایرانی تعمیم داد.» (سید جواد طباطبایی)

طباطبایی در جایی راجع به فردوسی گفته بود اگر فردوسی تنها «تخم سخن را پراکنده» بود، یعنی تنها به زبان پرداخته بود و نه اندیشه ایران‌شهری، خیلی زود فراموش می‌شد، که نشد. او با قبول مسئولیت گذشته ایران‌شهری و تأملی در تاریخ ایران‌شهری سنخی از فلسفه تاریخ را در شاهنامه خود ارائه کرد و بیش از هر چیز نه مربوط به گذشته، که مربوط به آینده ایران و «یاد نویسن» و نتیجتاً فردوسی نه شاعر گذشته، که شاعر آینده ایران‌شهر بود. من معتقدم همین سخن راجع به خود طباطبایی نیز صادق است. او نه مرثیه‌سرای روزهای از دست رفته و طلایی و سیاه‌ساز تاریخ، که فیلسوف روزهای آینده ایران‌شهر بود. وجهی که او را تبدیل به فیلسوف و نه یک پژوهشگر می‌کرد همان دسته‌بندی‌ای بود که اشتراوس به آن پرداخته بود: پژوهشگر/فیلسوف. پژوهشگر همیشه در سایه یک اندیشه ژرف، به معنی والا تر، حرکت و نظام مفاهیم خود را از فیلسوف اخذ می‌کند و نه بالعکس. طباطبایی با دلیری‌ای که در اندیشیدن بکار بست، توانست یک گسست-تأسیس عمیق در جریان اندیشه ایران ایجاد کند

و از سویی این گسست-تأسیس به حدی عمیق بود که بسیاری از پژوهشگران می‌توانند به واسطه مفاهیم اساسی آن، با بسط انتقادی، از زاویه‌های نو به ایران‌شهر پرداخته و مفاهیم آن را پژوهیده تر کنند. و این او را که خود هیچگاه داعیه فیلسوف بودن نداشت را تبدیل به فیلسوف میکند. البته که می‌تواند او را فیلسوفی دانست که با درک مقام سوژه بودن خود، بیرون از خیل لشکر زوالی ایستاد و صورت‌بندی‌ای موسسانه ترتیب داد. از سوی دیگر هم میتوان او را یک ایجاد کننده گسست در انحطاط دانست که تماماً مناسبات «مشکل ایران» را تغییر داد و با وضعی آرش گونه وضعی نوآیین برای برهم زدن زوال و انحطاط دراز دامن ایران‌شهر و دفاع از آن برپا، و صورت‌بندی انقلابی از میراث زنده ایرانی ارائه کرد. البته این مسئله‌ای است که در این متن کوتاه نمیتوان به آن پرداخت. طباطبایی فیلسوفی بود که همچون سهرودی با قبول مسئولیت گذشته و تبعات آن، آن را در زمان حال قرار داد و به نتایج آن برای آینده پرداخت و این باعث این می‌شود که برخلاف بسیاری پس از مرگ جسمانی، نمیرد و همچنان بحث فلسفی او راجع به تاریخ ایران‌شهر و اندیشه سیاسی و هر ساحتی که میتوان راجع به ایران نوشت، زنده بماند. اگر قبول داشته باشیم که او فیلسوف است و چنین جایگاهی دارد، یک در مهم از کاخ «پدیدارشناسی وجدان نگونبخت»‌ای که برای ایران‌شهر طراحی کرده بود را پیدا می‌کنیم. عوام ایران، اعم از عوام علمای علوم انسانی، تا عوام به معنی مردم معمولی عموماً تصویری از یک فیلسوف